**«برج آبی»**

**نویسنده : حدیدی، جواد**

چندی پیش در همایش بین‏المللی جامی، منعقد در دانشگاه استراسبورگ، خانم کلر کاپلر، یکی از بانوان ایران‏دوست و ایران‏شناس فرانسوی، برای تنظیم مقاله‏ای درباره یوسف و زلیخای جامی به مشکلاتی برخورده بود که با نگارنده در میان گذاشت.(1) چون مطلب مفصل بود و بحث درباره آن به درازا می‏کشید، خانم کاپلر و همسرش از نگارنده و آقای دکتر حسین بیک باغبان، برگزار کننده همایش و رئیس بخش خاورشناسی دانشگاه استراسبورگ، دعوت کردند که روز بعد به منزل ایشان برویم و در آن‏جا متن یوسف و زلیخا را بررسی و مشکلات ایشان را حل کنیم. البته این متن در سال 1927 به‏وسیله اوگوست بریکتو، ایران‏شناس بلژیکی، به زبان فرانسه درآمده و موفقیتی هم کسب کرده است.(2) ولی ترجمه او، مانند اکثر این‏گونه ترجمه‏ها، پاسخگوی همه مشکلات موجود در متن نیست و مترجم گاه دچار سهوالقلم و اشتباه شده و یا اصولاً از ترجمه ابیات دشوار چشم پوشیده است. بنابراین، از ترجمه او کاری ساخته نبود. خانم کاپلر هم، با وجود این‏که همه اتاقها و حتی راهروهای منزلش از کتاب آکنده بود، مأخذ مناسبی نداشت که ما را یاری دهد. ناگزیر بخشهایی از متن را بیت به بیت خواندیم و به شرح و تفسیر آن پرداختیم. یکی از دشواریهایی که در آن مجلس حل ناشده ماند و شرح آن به بعد و به مراجعت نگارنده به ایران موکول شد، عبارت «برج آبی» در بیت زیر بود:

|  |  |
| --- | --- |
| به دریا پا نهاد از سوی ساحل  | چو مه در «برج آبی» کرد منزل  |

می‏دانیم که قدما برجهای دوازده‏گانه سال را دارای مزاج سرد و گرم و خشک و تر می‏دانستند و منطقة‏البروج را به برجهای آبی و خاکی و بادی و آتشی تقسیم می‏کردند و برای هریک خواصی قائل بودند:

|  |  |
| --- | --- |
| فلکهایی است روحانی، بجز افلاک کیوانی  | کز آن‏جا نُزلها گردد در ابراج فلک مُنزل  |
| مددها برج خاکی را، عطاها برج آبی را  | طبشها برج آتش را، ز وهّابی بود اکمل(3) |

برجهای آبی که آنها را «مثلث آبی» نیز می‏نامند، عبارتند از سرطان و عقرب و حوت. این سه برج مزاجی سرد و تر دارند، برخلاف حمل و اسد و قوس که دارای مزاجی گرم و خشک هستند.

باری، در شرح بیت مذکور، ساده‏ترین راه این است که درج عبارت «برج آبی» را در مصرع دوم برای رعایت وزن و از اختیارات شاعر بدانیم. اما از سوی دیگر می‏دانیم که جامی در نجوم دستی داشته و در حل مسائل نجومی مورد اعتماد معاصران خود بوده است. مدرس گیلانی در مقدمه‏ای که بر هفت اورنگ نوشته چنین آورده است:

مولانا ابویوسف سمرقندی از شاگردان مقرر قاضی روم نقل کرده است که چون حضرت مولانا عبدالرحمن جامی به سمرقند آمدند، اتفاقا به شرح تذکره‏ای در فنّ هیأت اشتغال نمودند و تصرفات برچیده معدوده‏ای که قاضی بر حواشی آن کتاب ثبت کرده بود و سالها قرار یافته، هر روز در هر مجلس از آن سخن مقرر یک، دو سخن به مقام حک و اصلاح می‏رسید و قاضی به‏غایت از آن ممنون می‏شد و در آن اوقات شرح ملخّص چغمینی را که نتیجه افکار وی بود در میان آورد و ایشان در آن تصرفات می‏کردند که هرگز به خاطر قاضی نرسیده بود.(4)

بنابراین، بعید می‏نماید که جامی عبارت «برج آبی» را فقط برای رعایت وزن شعر خود به کار برده باشد و بیشتر احتمال می‏رود که میان این عبارت و صحنه‏ای که وی درصدد توصیف آن است رابطه‏ای برقرار باشد.

داستان مربوط است به هنگامی که مالکِ ذَعْر، کاروانسالارِ کاروانی که از مدین عازم مصر است، میان راه توقف می‏کند و «وارد»، یعنی آب‏کش و سقای کاروان، را سرِ چاهی که در آن نزدیکی است می‏فرستد تا برای کاروانیان آب بیاورد. «وارد» دلو را در چاه می‏اندازد، ولی هنگام بالا کشیدن، آن را سنگین‏تر از معمول می‏یابد. ناگزیر با یاریِ یکی دیگر از کاروانیان آن را بیرون می‏کشد، و، شگفت‏زده، می‏بیند که نوجوانی خوبروی خود را به طناب آویخته است. پس، فریاد برمی‏دارد: «یا بشری هذا غلام» (بشارت باد، این نوجوانی خوبروی است!» برادران یوسف که از ماجرا آگاه می‏شوند، خود را به کاروان می‏رسانند و ادعا می‏کنند که یوسف برده و مملوک آنان است و مالک باید بهای او را بپردازد. مالک هم او را به «ثمن بخس» و «دراهم معدودة» می‏خرد.(5)

اینک کاروان به یک منزلی مصر رسیده و همه جا شایع شده است که مالک برده‏ای عبرانی و بسیار زیبا همراه آورده است. فرمانروای مصر، خزانه‏دار خود را، که «عزیز» نام دارد، مأمور می‏کند که به دیدار یوسف برود و اگر به راستی او را شایسته خدمت

حاشیه:

1) خانم کلر کاپلر (Claire Kappler) هم‏اکنون با سمت وابسته تحقیقاتی در مرکز تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) به کار اشتغال دارد. رشته‏های مورد علاقه ایشان ادبیات کلاسیک فارسی و ادبیات قرون وسطای اروپایی است.

2) Auguste Bricteux, Youssouf et Zouleikha, traduit pour la première fois du persan en français par ..., Paris, 1927.

3) دیوان شمس، تصحیح بدیع‏الزمان فروزانفر، جلد 7، صفحه 120.

4) جامی، عبدالرحمان، مثنوی هفت‏اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، انتشارات سعدی، 1338، مقدمه، صفحه «هفت».

5) قرآن مجید، سوره یوسف، آیه‏های 19 و 20.

در دربار می‏یابد برای خریدنش اقدام کند. ولی عزیز به دیدن یوسف چنان قرار از کف می‏دهد که در برابرش به سجده می‏افتد. سپس از مالک می‏خواهد که بی‏درنگ وی را به دربار، نزد شاه، ببرد. مالک می‏گوید که چون یوسف تازه از راه رسیده و تنش به گرد و خاک آغشته است، بهتر است که نخست استراحت کند و بعد خود را شست‏وشو دهد و جامه‏های لطیف و عطرآگین بپوشد و آن‏گاه روانه دربار گردد. از این پس جامی به توصیف صحنه‏ای می‏پردازد که بی‏شباهت به صحنه شیرین در چشمه نظامی نیست:

|  |  |
| --- | --- |
| به یوسف گفت مالک کای دلارای  | تو هم چون خور کنار نیل کن جای  |
| ز خود کن گرد ره را شست‏وشویی  | ز خاکت نیل را ده آبرویی(6) |

بامداد چهارمین روز ورود مالک به سرزمین مصر است و یوسف سه روز استراحت کرده و صبح زود از خواب برخاسته است تا خود را در نیل بشوید. توصیف این صحنه، با توجه با این‏که شاعر باید هم جانب عفاف را نگاه دارد و هم عریان شدن و آب‏تنی یوسف را به تصویر کشد، مستلزم مهارت بسیار است و جامی به خوبی از عهده این کار برآمده است، البته همه جا با توسّل به کنایه و اشاره و استفاده از تشبیه و استعاره. یوسف نخست «پرده‏ای نیلوفری» به دور کمر می‏پیچد و سپس دست زیر پیراهن برده بند ازار را می‏گشاید:

|  |  |
| --- | --- |
| به زیر پیرهن برد از برون دست  | سمن را پرده نیلوفری بست  |

ولی باید کلاه را نیز بردارد:

|  |  |
| --- | --- |
| کلاه زرفشان از فرق بنهاد  | ز زرّین بیضه خود زاغِ شب زاد  |

دو تعبیر «کلاه زرفشان» و «زرّین بیضه» برای جامی این امکان را فراهم می‏آورد که گیسوان سیاه یوسف را در تضاد با بر و رویِ سفید او قرار دهد و بر زیبایی صحنه بیفزاید، چندان‏که:

|  |  |
| --- | --- |
| ز چرخ نیلگون برخاست فریاد  | که شد نیل از قدوم آن مه آباد  |
| نمود آن دوش و بر از عطف دامن  | چنان کز دور گردون صبح روشن  |
| به جای نیل من بودی چه بودی  | ز پابوسش من آسودی چه بودی  |
| بر آن شد خور که خود را افکند پیش  | به رود نیل ریزد چشمه خویش  |
| نبیند چشمه خود چون سزایش  | طفیل نیل شوید دست و پایش(7) |

در اینجاست که یوسف پا در نیل می‏نهد، همچون ماه که در «برج آبی» جای گیرد. این تشبیه قاعدتا باید دنباله توصیفهای پیشین باشد، وگرنه حشوی بیش نخواهد بود.

اما برجهای آبی سه‏گانه، حوت و سرطان و عقرب، به ترتیب برابرند با اسفند و تیر و آبان؛ اولی در آخر زمستان و دومی اوّل تابستان و سومی وسط پاییز. می‏توان اواخر زمستان و اواسط پاییز را دارای خصوصیات جوّی مشترک دانست. ولی ماه تیر گرم و کم‏باران است. اگر بخواهیم برج آبی را در بیت مذکور اشاره‏ای به ماههای آبان و اسفند (عقرب و حوت) فرض کنیم، رابطه میان اجزاء مصرع دوم بیت (چو مه در برج آبی ساخت منزل) ضعیف خواهد شد. زیرا آسمان در شبهای زمستانی و پاییزی کم و بیش پوشیده از ابر است و در این شبها ماه جلوه‏ای چندان ندارد. این تشبیهی است که نظامی ـ البته بسیار هم بجا و زیبا ـ به کار برده است:

|  |  |
| --- | --- |
| فشاند از دیده باران سحابی  | که طالع شد قمر در «برج آبی»(8) |

برعکس، ماه در برج سرطان که آن را «خانه قمر» نیز می‏نامند،(9) در کمال درخشندگی و جلوه‏گری است. به دلایل متعدد: نخست آن‏که فاصله آن تا زمین که بین 421690 و 353680 کیلومتر در نوسان است، در اوایل تابستان به حداقل می‏رسد، یعنی ماه در این فصل تقریبا 70000 کیلومتر به زمین نزدیکتر است. در نتیجه قطر قرص آن در حدود دو درجه بزرگتر و جلوه آن به همان اندازه بیشتر می‏شود.(10) این وضعیت در جام و هرات که جامی بیشتر عمر خود را در آن نواحی گذرانده است، مصداق بارزتری می‏یابد. از سوی دیگر آسمان معمولاً در تابستان صافتر و پاکتر از فصول دیگر سال است. البته امروزه که دود و دمه همه جا را پوشانده و ساختمانهای بلند و روشنیِ چراغهای برق، ستارگان را از نظرها محو کرده است، ماه در هیچ فصلی جلوه‏گری پیشین را ندارد. ولی باید توصیف جامی را در ظرف زمانی و مکانی خود قرار داد. نگارنده در سال 1342، همراه گروهی از همکاران و دانشجویان دانشگاه مشهد، چند شبی را در هرات گذراند. هنگام بدرِ تمام، آسمان چنان زیبا بود که همه بر سرِ شوق آمدیم و وسیله‏ای فراهم کردیم و از شهر بیرون رفتیم و ساعتی را به تماشای ماه نشستیم.

با توجه به همه این نکات، «برج آبی» در شعر جامی همان برج سرطان، یعنی تیر ماه است. آن‏گاه «دریای نیل» همچون یک شب صاف و پاک تابستان خواهد بود و یوسفْ بدری تمام که در صفحه چنین آسمانی می‏درخشد. و این تشبیهی بسیار زیباست.

حاشیه:

6) جامی، همان، ص 645.

7) خمسه نظامی (ضمیمه شاهنامه فردوسی)، چاپ عکسی، مرکز دائرة‏المعارف بزرگ اسلامی، تهران 1379، ص 145.

8) نک. ابوالفضل مصفّی، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز، انتشارات دانشگاه، 1357، صفحه 384.

9) نک. دایرة‏المعارف بزرگ لاروس Grand Larousse) (Encyclopédique، ذیل «lune»، «terre» و «soleil». بنابر آنچه در لاروس آمده، در تابستان فاصله ماه نسبت به زمین درست عکس فاصله زمین نسبت به خورشید است، و می‏دانیم که خورشید در تابستان در حداکثر فاصله خود نسبت به زمین قرار می‏گیرد. این افزایش فاصله موجب کاهش جاذبه خورشید بر ماه می‏شود و این کاهش موجب نزدیکی بیشتر ماه به زمین. متغیر بودن ماههای قمری در تحولات تابستان و زمستان بی‏تأثیر است، زیرا سخن از بدر تمام است و در هر حال، در هر برج شمسی یک بدر تمام وجود دارد.